

فصل

۳



مبانی حکمت مشاء (۱)

فلسفه اسلامی در آغاز- یعنی زمانی که در قالب یک نظام فلسفی به وسیله ابونصر فارابی تأسیس شد- سرشتی کاملاً استدلالی داشت. فارابی و بعد از او شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا- که فلسفه اسلامی را گسترش زیادی داد- برای آرای ارسطو اعتبار زیادی قایل بودند. از آنجا که ارسطو در مباحث فلسفی بیش از هر چیز به قیاس برهانی تکیه داشت، فلسفه اسلامی نیز صورت استدلالی پیدا کرد و نبوغ استدلالی ابن‌سینا، این صورت را با ظریف‌ترین موشکافی‌ها آراست. این شیوه از تفکر فلسفی به «حکمت مشاء» معروف شد. در این درس، برخی مبانی حکمت مشاء را به اختصار توضیح می‌دهیم.

* تأمل

به نظر شما مهم‌ترین خصوصیت حکمت مشاء چیست؟ دلایل خود را با دوستان خود در میان بگذارید. آیا آنها با شما موافق‌اند؟

اصل واقعیت مستقل از ذهن

حکما از همان ابتدا به این نکته توجه داشتند که نخستین و مهم‌ترین اصلی که می‌تواند مبدأ تحقیق فلسفی قرارگیرد، اصل قبول «واقعیت» مستقل از ادراک آدمی است. این اصل یقینی که ذهن بشر از قبول آن ابایی ندارد، مرز جدایی فلسفه از سفسطه است؛ با این تفاوت که سوفسطایی نیز در عمق ذهن و ادراک خویش به این اصل معترف است و تنها در مقام بحث یا تأملات سطحی آن را انکار می‌کند. هر انسان دیگری که دچار چنین فلج ذهنی‌ای نباشد، طبعاً و بدون درنگ به بداهت این اصل حکم می‌کند. به همین جهت، حکما گفته‌اند: «شکاک واقعی وجود ندارد» و شکاک‌ترین شکاکان نیز در عمل و در مسیر زندگی ناچار از واقع‌بینی و قبول این اصل است.^۱ پس، این اصل از بدیهیات اولیه است که نه اثبات شدنی است و نه انکارشدنی؛ یعنی، هرگونه تلاشی در جهت اثبات عقلی یا تجربی آن، مستلزم استفاده و قبول آن است.

کشف مغالطه

اگر کسی در برابر شما ادعا کند که «هیچ واقعیتی وجود ندارد» چه پاسخی به او می‌دهید؟

مغایرت وجود و ماهیت

از جمله مطالبی که حکمای مشاء به وضوح و به‌طور مفصل درباره آن بحث کرده‌اند، مسئله تفکیک وجود و ماهیت در اشیاست.

پس از اینکه انسان اصل واقعیت اشیای مستقل از ذهن را قبول می‌کند، به مظاهر گوناگون

۱- توضیح اینکه آیا تاکنون دیده شده است که حتی شکاک‌ترین افراد نیز به هنگام احساس نیازهای حیاتی از قبیل رفع گرسنگی و تشنگی و رفع خطر و جلب لذت و برهیز از الم هم چنان بر سر شک خود باقی بمانند و در طلب غذا و دوری از خطر و کسب لذت و ... برنیاید یا برای انجام امور عادی زندگی به حرکت نپردازد یا در مقام بحث و مجادله از سخن گفتن و قبول وجود طرف مقابل و دیگر امور سر باز زند؟ این سینا توصیه می‌کند که برای رفع شک از وجود این‌گونه افراد و اعتراف به اینکه «واقعیتی هست»، اینان باید مورد ضرب و شتم قرار گیرند تا از دنیای آشفته ذهن خود خارج شده و اعتراف کنند که واقعیتی هست و یکی از مصادیق آن همین درد و آلمی است که در جان خویش می‌یابند.

این واقعیت در جهان پی می‌برد و با هر واقعیتی که روبه‌رو می‌شود، وجود آن را تصدیق می‌کند. برای مثال، به قضایای زیر توجه کنید.

ماه هست، ستاره هست، مرغابی هست، صنوبر هست، افاقیا هست، زنبور عسل هست.

در این قضایا چه نکته‌ای نظر شما را جلب می‌کند؟

آری در همه قضایای ذکرشده، محمول واحد و یکسان است و موضوعات گوناگون اند. «هستی» محمول واحدی است که بر موضوعات گوناگون نظیر ماه، ستاره و... حمل شده است. بدین ترتیب، ما از ادراک خویش نسبت به واقعیت‌های جهان، قضایایی ساخته‌ایم که مرکب از موضوعات مختلف و محمولی یگانه است. حال از این تأمل به چه نتیجه‌ای می‌رسید؟

نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که همه اشیا واقعی در جهان، در ذهن ما به دو جزء تحلیل می‌شوند که در یک قضیه منطقی، یک جزء بر جزء دیگر حمل می‌شود. جزء اول همان مفاهیم متعددی است که ما از اشیا خارجی داریم و این مفاهیم را موضوع قضیه قرار می‌دهیم و جزء دوم مفهوم هستی یا وجود است که آن را در جایگاه محمول می‌نشانیم.

به این مفاهیم که در قضایای ذکرشده، موضوع قرار می‌گیرند «ماهیت»^۱ گفته می‌شود. ماهیت هر شیء عبارت است از چستی آن شیء. هرگاه از ذات یک شیء سؤال می‌شود پاسخ صحیح، ماهیت آن شیء است؛ مثلاً اگر بپرسیم این شیء چیست و پاسخ بشنویم که تمشک، یا مروارید، یا جُلبک است، این پاسخ‌ها همگی بر ماهیت اشیا مورد سؤال دلالت دارند.

آیا در قضایای مورد نظر، تصوراتی که ما از موضوع قضیه - یعنی ماهیت اشیا واقعی - داریم، عین همان تصور ما از محمول قضیه، یعنی مفهوم وجود و هستی است؟ یعنی مثلاً ما از قضیه «مرغابی، مرغابی است» همان معنای قضیه «مرغابی موجود است» را می‌فهمیم؟

پاسخ روشن است. تصور ما از «مرغابی»، «اقاقیا»، «زنبور عسل» و... هرگز عین تصور ما از «هستی» نیست. ما مفهوم هستی را بر مرغابی، افاقیا و زنبور عسل حمل می‌کنیم و می‌دانیم که حمل این مفهوم بر مفاهیم یاد شده از قبیل حمل یک مفهوم بر خود (مثلاً الف الف است) نیست.

بنابراین، هر واقعیت یگانه در جهان، وقتی موضوع ادراک و شناخت قرار می‌گیرد، در ذهن به دو بخش تقسیم می‌شود. ما با اتصال این دو بخش ذهنی در قالب یک قضیه منطقی، به واقعیت آن شیء اذعان می‌کنیم؛ یعنی، مثلاً واقعیت یک اسب در ذهن ما در ضمن قضیه «اسب هست» مورد تأیید واقع

۱- «ماهیت» کلمه‌ای عربی و مخفف «ماهویت» است. کلمه ماهو به معنای «چست او» با اضافه شدن به «یت» مصدری (یة) «ماهویت»

شده و سپس با تخفیف به صورت «ماهیت» درآمده است. پس ماهیت یعنی «چست اوی» یا «چستی».

می‌شود. پس ماهیت و وجود اشیا در ذهن از هم جدا می‌شود و مفهوم آنها با یکدیگر مغایرت پیدا می‌کند.^۱

نمونه‌یابی

کدام یک از قضایای زیر صادق و کدام یک کاذب است؟ در صورت کاذب بودن دلیل آن را بنویسید.

۱- شریک الباری وجود ندارد.

۲- کوه طلا وجود دارد.

۳- کوه طلا می‌تواند وجود داشته باشد.

۴- زمین وجود دارد.

۵- مثلث دایره وجود دارد.

۶- صدای قرمز وجود دارد.

۷- عذاب آخرت وجود دارد.

— آیا می‌توانید در قضایای بالا جای محمول و موضوع را عوض کنید؟ چرا؟

— بین موضوعات قضایای ۵ و ۶ و ۷ چه تفاوتی وجود دارد؟

برای درک این مدعا تصور صحیح آن کافی است و نیازی به اقامه برهان نیست؛ در عین حال،

برای توضیح بیشتر به یک دلیل اشاره می‌کنیم.

اگر مفهوم وجود عین مفهوم ماهیت یا جزء آن بود، دیگر اثبات وجود هیچ ماهیتی به دلیل، نیاز نداشت و تصور هر ماهیتی برای اثبات وجود آن کافی بود. حال آنکه مجرد تصور یک ماهیت، برای حمل وجود و اتحاد مفهوم وجود با آن کافی نیست. برای مثال، ماهیت ققنوس که در ادبیات ما آمده، بر ما معلوم است و می‌دانیم که: «ققنوس مرغی است با منقاری دراز که سوراخ‌های متعددی دارد و از هر سوراخ این منقار، آوازی خوش برمی‌آید و جایگاهش بر کوه بلندی است و عمرش ۱۰۰۰ سال است و جفت ندارد. چون عمرش به پایان می‌رسد، هیزم بسیار جمع می‌کند و بر بالای آن می‌نشیند و سرودن آغاز می‌کند و بال و پر به هم می‌زند. از برهم زدن بال‌هایش آتشی می‌جهد و در هیزم می‌افتد و ققنوس خود در آن آتش می‌سوزد و از خاکسترش، تخم ققنوس جدید پدید می‌آید».

با وجود اطلاع از همه این توصیفات و روشن بودن ماهیت این مرغ در نزد ما، آیا می‌توان مفهوم «وجود» را عین این ماهیت دانست و بی‌درنگ تصدیق کرد که «ققنوس هست»؟ البته چنین تصدیقی صحیح نیست و بنابراین، عینیت مفهوم وجود و ماهیت نیز صحت ندارد. این مسئله با عنوان مغایرت

۱- قوه تجرید و انتزاع ذهن می‌تواند از یک واقعیت واحد، مفاهیم متعددی به دست آورد.

وجود با ماهیت یا زیادت وجود بر ماهیت در ذهن، یکی از اصول حکماست. به اهمیت این تفکیک، در بحث حکما درباره ملاک نیازمندی معلول به علت بیشتر پی خواهیم برد.

تأمل

چرا هر چیزی که در ذهن تصور می‌کنیم دلیل بر وجود داشتن آن نیست؟

نمونه‌یابی

از تصورات زیر، کدام یک فقط در ذهن وجود دارند؟

- الف) دریای جیوه ب) دریای سرخ
ج) کوه طلا د) انسان هزارسر

وجوب و امکان و امتناع

سه قضیه هندسی زیر را در نظر بگیرید.

- ۱- مجموع دو ضلع مثلث، بزرگ‌تر از ضلع سوم است.
- ۲- ارتفاع و میانه مثلث یکی است.
- ۳- مجموع زوایای مثلث سه قائمه است.

حال در مورد نسبت بین موضوع و محمول در قضایای فوق قدری تأمل کنید. چه تفاوتی در این نسبت‌ها مشاهده می‌کنید؟

با کمی دقت خواهید دید که در قضیه اول، نسبت یا رابطه محمول و موضوع، واجب و ضروری است و عقل از قبول خلاف آن سر باز می‌زند؛ یعنی، پیوسته در هر مثلث، مجموع دو ضلع از ضلع سوم بزرگ‌تر است و غیر از این قابل تصور نیست. در قضیه دوم این رابطه، امکانی است؛ یعنی، ممکن است در مثلثی ارتفاع و میانه بر هم منطبق بوده و یکی باشند و ممکن است یکی نباشند. در مثلث متساوی‌الاضلاع و متساوی‌الساقین این دو بر هم منطبق و یکی است و در مثلث مختلف‌الاضلاع یکی نیست. پس ارتفاع و میانه مثلث (به‌عنوان موضوع) نسبت به یکی بودن (به‌عنوان محمول) لااقتضاست. در قضیه سوم، رابطه موضوع و محمول ممتنع است؛ یعنی، محال است بتوان مثلثی را تصور کرد که مجموع زوایای آن کمتر یا بیشتر از دو قائمه باشد. عقل رابطه بین مفهوم زوایای مثلث و مفهوم سه قائمه را همیشه نفی می‌کند و آن را محال و ممتنع می‌شناسد.

کشف رابطه

مفاهیم مرتبط با یکدیگر را مشخص نمایید و پس از آن با آنها جمله بسازید :

الف) مثلث	الف) چهار ضلع
ب) جهان	ب) نابود
ج) مربع	ج) سه ضلع
د) فریاد	د) آبی
ه) پیراهن حسن	ه) بلند
و) عدد سه	و) زوج

مواد قضایا

بر این اساس، منطقیین در هر قضیهٔ حملی - یعنی قضیه‌ای که در آن محمولی به موضوعی نسبت داده می‌شود - سه نوع رابطه بین موضوع و محمول در نظر می‌گیرند :

یا رابطهٔ وجوبی که حتمی و اجتناب‌ناپذیر است و به عبارت دیگر، عقل خلاف آن را قبول نمی‌کند.

یا رابطهٔ امکانی که هم می‌توان آن را به نحو ایجابی و مثبت و هم به نحو سلبی و منفی ملاحظه کرد و عقل نه ناگزیر از قبول آن است و نه نفی آن.

یا رابطهٔ امتناعی که در آن محال است محمول بتواند عارض موضوع گردد و عقل همواره از تصدیق این رابطه امتناع می‌ورزد. منطقیین این کیفیت‌های سه گانه - یعنی «وجوب»، «امکان» و «امتناع» - را مواد قضایا نامیده‌اند.

تقسیم وجود

حکما در باب واقعیت اشیا یعنی همان قضایایی که مفهوم چیزی را موضوع قرار می‌دهیم و وجود و هستی را بر آن حمل می‌کنیم - مثل قضایای صنوبر هست، ستاره هست، خدا هست و ... - همین سه قسم رابطه را بین موضوع و محمول در نظر می‌گیرند، به عبارت دیگر، برای وجود و هستی اشیا، یکی از احوال سه گانهٔ وجوب، امکان و امتناع را مناسب و سازگار می‌دانند؛ یعنی، یا رابطهٔ موضوع با وجود رابطه‌ای وجوبی است. یعنی موضوع ضرورتاً و وجوباً وجود دارد که در این صورت ما آن را «واجب الوجود» می‌نامیم؛ مثلاً در مباحث فلسفی اثبات می‌شود که در قضیهٔ «خدا هست» وجود و

هستی برای خداوند واجب است و لذا حکما خداوند را واجب الوجود می‌خوانند. یا رابطه وجود با موضوع، رابطه ای امکانی است و موضوع، ذاتی است که نه از وجود ابا دارد و نه از عدم. ما آن چیز را «ممکن الوجود» می‌نامیم. همه واقعاتی های عالم مانند انسان، حیوان، درخت، آب، خاک و... ممکن الوجودند؛ یعنی نسبت آنها با وجود و عدم متساوی است. سرانجام این رابطه می‌تواند منفی و ممتنع باشد. به موضوعی ممتنع الوجود گویند که محمول وجود هرگز نمی‌تواند بر آن عارض شود؛ به عنوان مثال، حکما اثبات می‌کنند که شریک الباری، ممتنع الوجود است. در فلسفه این بحث به جهت تناظر با بحث مواد قضایا در منطق به بحث «مواد ثلاث» معروف شده و از ابداعات حکمای مشایی است.

ارزیابی

همان‌طور که زوجیت برای عدد دو ضرورت دارد «وجود» برای کدام یک از موضوعات زیر ضروری است:

- | | | |
|-----------------|----------|----------------|
| الف) خداوند | ب) انسان | ج) شریک خداوند |
| د) دایره مستطیل | ه) آخرت | و) دریای جیوه |
- برای کدام یک از موضوعات بالا «وجود» ممتنع یا ممکن است؟ مشخص نمایید.

تمرینات

- ۱- نخستین و مهم‌ترین اصلی که نقطه آغاز فلسفه است چیست؟ به طور مختصر توضیح دهید.
 - ۲- مغایرت وجود و ماهیت را با ذکر یک دلیل توضیح دهید.
 - ۳- رابطه وجودی، امکانی و امتناعی را با ذکر مثال تعریف کنید.
 - ۴- منظور منطقیین از مواد قضایا چیست؟
 - ۵- رابطه میان محمول و موضوع در قضایای زیر چیست؟
- الف) انسان کاتب است.
- ب) ۸ زوج است.
- ج) مثلث دایره است.



فصل ۴

مبانی حکمت مشاء (۲)

علت و معلول

کهن‌ترین مسئله فلسفه، مسئله علت و معلول است. شاید نخستین مسئله‌ای که فکر بشر را به خود متوجه ساخته و او را به تفکر و اندیشه برای کشف معمای هستی وادار کرده است، مسئله علت و معلول باشد. انسان استعداد «فکر کردن» دارد و مهم‌ترین عاملی که او را در مسیر تفکر می‌اندازد، همانا ادراک قانون کلی علت و معلول است که با این تعبیر بیان می‌شود: «هر حادثه علتی دارد».

فلسفه به عنوان دانشی که دربارهٔ موجود از آن حیث که موجود است بحث می‌کند، با این پرسش‌ها سر و کار دارد: چرا اشیا و موجودات هستند؟ آیا می‌شود اشیا و موجودات نباشند؟ مفهوم «چرا» در مورد وجود اشیا همان استفهامی است که ذهن را متوجه مسئله علیت می‌کند و در فلسفه به آن جایگاه برجسته‌ای می‌بخشد.

حکمای مشایی به بحث علیت اهمیت زیادی داده و این بحث را به گونه‌ای ساخته و پرداخته‌اند که به مراتب از آنچه در آرای گذشتگان دیده می‌شود، دقیق‌تر است.

* کشف رابطه

۱- چرا درد، رنج و جدایی وجود دارد؟ چرا یک دوست نزدیک مرده است؟ چرا هستیم؟ چرا نیستیم؟

۲- چرا بعضی کشورها فقیرند؟ چرا آب‌های قطب یخ می‌بندند؟ چرا در بعضی کشورها رطوبت

زیاد است؟

چه تفاوتی بین «چرا»های نوع اول با نوع دوم وجود دارد؟

علیت چیست؟

اشیا و موجودات با یکدیگر روابط گوناگونی دارند؛ مثلاً به تناسب جرم و فاصله، یکدیگر را جذب می‌کنند؛ این رابطه‌ای است که به قانون جاذبه عمومی معروف است. در یک پل، بدنه به ستون‌های نگاه‌دارنده تکیه دارد و گرنه فرو می‌ریزد؛ این رابطه اتکا است. در میان اجزای یک ساعت یا دستگاه دوربین عکاسی رابطه نظم برقرار است. رابطه بین هوای دو طرف شیشه پنجره رابطه تعادل است. میان آدمیان نیز روابط و نسبت‌های زیادی هست. رابطه والدین با فرزندان، استاد و شاگرد، دوست با دوست، کارگر و کارفرما و حال، پرسش این است که در روابط یاد شده، کدام ویژگی، مشترک به نظر می‌رسد؟

با کمی تأمل معلوم می‌شود که همه این روابط، بعد از وجود دو طرف رابطه، پیدا می‌شوند. تا بدنه پل و ستون‌ها وجود نداشته باشند، رابطه اتکا هم در کار نیست. تا استاد و شاگرد نباشند، رابطه آموزش هم پیدا نمی‌شود و به همین ترتیب، در همه این روابط همیشه رابطه، فرع بر وجود دو طرف رابطه و قائم به هر دو طرف است و از این رو، می‌توان این روابط را روابط بعد از وجود نامید.

در این میان، نوعی رابطه وجود دارد که نه بعد از وجود دو طرف رابطه، بلکه درست در خود وجود آن دو برقرار می‌شود. چنین رابطه‌ای از روابط دیگر عمیق‌تر است و به آن رابطه علیت گفته می‌شود. رابطه‌ای که در آن طرف اول (علت) به طرف دوم (معلول) وجود می‌دهد. این رابطه‌ای نیست که بین معلول و علت آن، بعد از وجود دو طرف پدید آید؛ بلکه تمام هستی و واقعیت معلول با همین رابطه تحقق می‌یابد. به طوری که اگر علت نباشد، معلول هم نخواهد بود. ما در هیچ مورد دیگری چنین رابطه‌ای را سراغ نداریم که در آن وجود و هستی دادوستد شود. از این رو، می‌توان گفت که این رابطه، چیزی جز نیازمندی معلول به علت در اصل هستی و واقعیت خود نیست.

بنابراین، در تعریف علت باید گفت :

«علت آن چیزی است که معلول در هستی خود به آن نیازمند است.»

فعالیت

به نظر شما چه چیز ما را به پرسش از چرایی امور می‌کشاند؟ بین «حیرت»، «علیت»، «چرایی» و «عقلانیت» امور چه رابطه‌ای وجود دارد؟

اهمیت اصل علّیت

بنابر اصل علّیت هیچ چیز در جهان خود به خود و از روی «صُدْفَه» و «اتفاق» پدید نمی‌آید. قبول صدفه و اتفاق و نفی قانون علّیت، مستلزم این است که هیچ‌گونه نظم و قاعده و ترتیبی در کار جهان وجود نداشته باشد و هیچ چیزی شرط چیز دیگر نبوده و بین امور و حوادث عالم، ترتیب وجودی برقرار نباشد. چنین عقیده‌ای بر روی تمامی علوم و دانش‌ها خط بطلان می‌کشد. به‌طور کلی، وظیفه هر علمی عبارت است از بیان مجموعه‌ای از قواعد و روابط موجود بین اشیا و اگر پیدایش یک حادثه بدون دلیل و علت جایز باشد، در همه وقت و تحت هر شرایطی می‌توان وقوع هر حادثه‌ای را انتظار داشت؛ بنابراین، هیچ ضابطه و قانونی در کار نخواهد بود و در نتیجه، هیچ علمی پدید نخواهد آمد. پس، نفی اصل علّیت مرادف با نفی هر نوع علم و دانش و عین شکاکیت و سوفسطایی‌گری است.

تأمل

کدام چراها ما را با حیرت روبه‌رو می‌کنند؟ کدام چراها را نمی‌توان با تبخّر در علوم تجربی جواب داد؟ چرا؟

* تحقیق

چه رابطه‌ای بین پیشرفت علوم و چراهای دانشمندان وجود دارد؟

ملاک نیازمندی معلول به علت

از جمله مسائل مهمی که در فلسفه اسلامی مطرح می‌شود، اما در آرای حکمای یونان مشاهده نمی‌شود، ملاک نیازمندی معلول به علت است؛ یعنی اینکه در یابیم در یک شیء کدام خصوصیت، نشانه معلولیت آن است و گواهی می‌دهد که شیء دیگری باید حتماً به‌عنوان علت آن شیء وجود داشته باشد؛

این بحث در فلسفه اسلامی به دلیل نزاع میان متکلمان^۱ و فلاسفه اسلامی مطرح شده است.

* جست‌وجو و پژوهش

چرا برای فلاسفه یونان «ملاک نیازمندی معلول به علت» مطرح نبوده است؟ آیا بین علت فاعلی و علت غایی، با خداوند خالق در ادیان ابراهیمی رابطه‌ای وجود دارد؟

با مراجعه به کتاب سوم خود در خصوص فیلسوفان یونان به پرسش بالا پاسخ دهید.

نظریهٔ حدوث: متکلمان اسلامی پیشتر برای این مسئله که «چرا یک شیء محتاج به علت است؟ چرا باید وجود خود را از ناحیهٔ علت دریافت کند و در چه شرایطی چیزی می‌تواند بی‌نیاز از علت باشد؟» پاسخی ابراز داشته بودند که به نظریهٔ حدوث معروف است.

حادث و قدیم: حادث در عرف و لغت به معنای «نو» و قدیم به معنای «کهنه» است. ولی معنای حادث و قدیم در اصطلاح فلسفه و کلام با معنای عرفی آنها تفاوت دارد. مقصود فلاسفه از حادث بودن و نو بودن یک چیز این است که آن چیز پیش از آنکه موجود بشود، نابود بوده است؛ یعنی اول نبوده و بعد موجود شده است. مقصود ایشان از قدیم بودن و کهنه بودن هم این است که آن چیز همیشه بوده و هیچ زمانی نبوده است که موجود نباشد.

پس اگر ما درختی را فرض کنیم که چند هزار سال عمر کرده باشد، آن درخت در عرف عام، کهن و بسیار کهن و به اصطلاح قدیمی است، اما در اصطلاح فلسفه و کلام، حادث است؛ زیرا همان درخت قبل از آن چند هزار سال نبوده است. بنابراین، حادث عبارت است از چیزی که «نیستی‌اش بر هستی‌اش» تقدم داشته باشد و قدیم عبارت است از موجودی که «نیستی مقدم بر هستی» برای او فرض نمی‌شود. متکلمان اسلامی معتقدند که فقط خداوند قدیم است و هرچه غیر از خداست (که «جهان» یا «ماسوی» نامیده می‌شود) - اعم از مجرد و مادی - همه حادث‌اند.

متکلمان می‌گویند اگر چیزی حادث نباشد و قدیم باشد - یعنی همیشه وجود داشته باشد و هیچ زمانی را نتوان تصور کرد که وجود نداشته باشد - آن چیز هرگز به خالق و علت نیازمند نیست. پس اگر فرض کنیم که غیر از ذات حق اشیای دیگری هم قدیم‌اند، طبعاً آنها از خالق بی‌نیاز و در حقیقت مانند خداوند واجب‌الوجودند. از طرف دیگر، براهینی که حکم می‌کند واجب‌الوجود

۱- متکلم، عالم علم کلام است و علم کلام علمی است که دربارهٔ عقاید اسلامی بحث می‌کند و اصول اعتقادات را توضیح می‌دهد و از آنها دفاع می‌کند. کلام اسلامی قبل از فلسفهٔ اسلامی پیدا شده و همواره متکلمان با حکما اختلاف نظر داشته‌اند و آرای این دو گروه بر یکدیگر بسیار تأثیرگذار بوده است. یکی از موارد اختلاف همین مسئله است.

واحد است، اجازه نمی‌دهد که وجود «ماسوی» را واجب بدانیم. پس، بیش از یک قدیم وجود ندارد و هرچه غیر از اوست حادث است. پس جهان - اعم از مجرد و مادی و اعم از پیدا و ناپیدا - حادث و در نتیجه معلول است.

* تفکر نقدی

چگونه می‌توان بی‌برد موجوداتی حادث‌اند و موجودی می‌تواند قدیم باشد؟ برای نیستی موجودات مادی می‌توان زمانی فرض کرد. آیا برای موجودات مجردی مثل فرشتگان هم می‌توان زمانی فرض کرد که نبوده‌اند؟

* به نظر شما از نظر متکلمان که زمان را ظرف اشیای مادی می‌دانند چگونه می‌توان با ملاک زمان به سراغ همه موجودات رفت؟

نظریه امکان ذاتی: فلاسفه نظر متکلمان را در زمینه تبیین عقلانی نیازمندی معلول به علت، قانع‌کننده نمی‌دانند و اشکالات چندی را بر آن وارد ساخته‌اند. حکما معتقدند که ملاک نیازمندی یک معلول به علت در خود شیء (معلول) است. باید خصوصیتی در شیء یافت که همچون نشانی دائمی، معلولیت آن را نمایان سازد، نه اینکه برای تحقیق در معلولیت شیء لازم باشد به گذشته آن مراجعه کنیم و ببینیم که آیا زمانی بوده که آن شیء نبوده باشد؟ وجود معلول - صرف نظر از گذشته و حال و آینده‌اش - ذاتاً به علت نیاز دارد و دلیل این نیاز را باید در خود آن پیدا کنیم. حکما منشأ این نیازمندی را «امکان ذاتی» می‌دانند. هر شیء حادثی مقدم بر وجود و عدم خویش ذاتاً یک ممکن‌الوجود است و این صفت هرگز از او جدا نمی‌شود. «امکان ذاتی» عبارت است از اینکه شیء به حسب ذات و ماهیت خویش نه ضرورت وجود داشته باشد و نه امتناع وجود، بلکه ذاتاً هم قابل وجود شدن باشد و هم قابل معدوم شدن؛ نظیر همه پدیدارهایی که در این جهان پدید می‌آیند و از بین می‌روند. پس چیزی که ذاتاً ممکن‌الوجود است، با وجود و عدم نسبی متساوی دارد و به همین جهت، می‌طلبد که موجودی دیگر - به مثابه علت - آن را از حد تساوی خارج سازد و به عرصه وجود وارد کند؛ بنابراین حجت، نیاز معلول به علت، در همین امکان ذاتی یا تساوی ماهیت معلول نسبت به وجود و عدم نهفته است.

۱- این سینا در نمط چهارم از کتاب اشارات و تنبیهات می‌فرماید: «موصوف بودن موجود به اینکه بعد از عدم و نیستی است، به

فعل فاعل و اثر جاعل و علت ربطی ندارد.»

— آیا موجودات عالم را می‌توان به ممکن و واجب تقسیم نمود؟ آیا این تقسیم در مورد خود وجود است؟

اگر موجودی نسبتش با وجود و عدم مساوی باشد می‌تواند بدون علت به وجود آید؟

«علت تامه» و «علت ناقصه»

گفتیم که در رابطه علت و معلول، علت «وجوددهنده» به معلول است؛ اما باید دانست که در همه جا و در همه تعابیر «علت» به معنای ذکرشده به کار نمی‌رود؛ بلکه معنای عام‌تری نیز دارد. گاهی معنای علیت را توسعه می‌دهند و میان دو چیز که یکی در وجود خود به نحوی وابسته به دیگری است، نیز، رابطه علیت قائل می‌شوند.

علت را آنگاه که وجوددهنده و هستی‌بخش است، «علت تامه» یا «علت حقیقی» گویند و آنگاه که وجود معلول به نحوی به آن وابسته است، «علت ناقصه» می‌نامند.

این تقسیم‌بندی را در قالب یک مثال توضیح می‌دهیم:

پدید آمدن میوه‌ای بر شاخسار یک درخت وابسته به عوامل متعددی از قبیل زمین حاصل خیز، آب و هوا، نور، درخت، دفع آفات و... است. اگر هر یک از این عوامل وجود نداشته باشند، میوه‌ای حاصل نخواهد شد، اما هیچ کدام از آنها به تنهایی یا عده‌ای از آنها با هم نیز برای رویش میوه کافی نیست. در نتیجه، هر یک از این عوامل را (که وجود میوه به نحوی وابسته به آنهاست اما هیچ یک به تنهایی به وجود آورنده میوه نیست) می‌توان «علت ناقصه» میوه دانست و مجموعه این عوامل را «علت تامه» آن به حساب آورد. در واقع، علت تامه شرط لازم و کافی برای تحقق معلول است و علت ناقصه فقط شرط لازم. هرگاه علت ناقصه موجود نباشد، حتماً معلول نیز وجود پیدا نخواهد کرد و از این جهت، وجود معلول متکی بر آن است؛ اما در عین حال، «علت ناقصه» برای ایجاد معلول «ناقص» است و به تنهایی نمی‌تواند به معلول هستی ببخشد.

تطبیق و مقایسه

به نظر شما در یک تیم فوتبال که با تیم‌های سختی به رقابت برخاسته و همه را با پیروزی پشت سر گذاشته کدام عامل سهم بیشتری دارد؟

الف) مربی

ب) بازیکنان

به نظر شما خوب بازی کردن یک ورزشکار به چه چیزهایی بستگی دارد؟

وجوب علی و معلولی

یکی از احکام و فروع قانون علیّت که به مبحث وجوب و امکان مربوط می‌شود و در این بحث مورد استفاده قرار می‌گیرد، این است که: «علت وجوب‌دهنده به معلول است.»

آموختیم که علت (مطابق تعریف خاص حکما)، وجوددهنده به معلول است. حال می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا همان‌طور که علت به معلول، وجود می‌دهد، به آن وجوب و ضرورت نیز می‌بخشد؟ به بیان دیگر، آیا با فرض وجود علت یک شیء، تحقق یافتن معلول ضروری و تخلف‌ناپذیر است یا نه؟ آیا در این مسئله میان علت تامّه و علت ناقصه تفاوتی هست؟

اگر نسبت علت ناقصه را با معلول در نظر بگیریم، قطعاً هیچ ضرورت و وجوبی در کار نخواهد بود؛ زیرا علت ناقصه تنها جزئی از علت تامّه است و به خودی خود نمی‌تواند موجب وجود معلول باشد؛ به طوری که فرض وجود بناً شرط لازم برای خانه و علت ناقصه آن است، ولی به تنهایی سبب ساخته شدن خانه نمی‌شود، اما اگر نسبت علت تامّه را با معلول ملاحظه کنیم، پاسخ مثبت است؛ یعنی علت تامّه همان‌گونه که به معلول وجود می‌بخشد، ضرورت بخش آن نیز هست. با توجه به این تذکر، چون بحث ما در مورد ضرورت بخشی علت به معلول بر محور علت تامّه دور می‌زند، برای اختصار هر جا که لفظ علت را به کار می‌بریم مراد، علت وجوب‌دهنده و علت تامّه است.

* کشف رابطه

آیا می‌توان به جای کلمه «باید» و «حتماً» از کلمات دیگری استفاده کرد؟ به جملات زیر توجه کنید و بگویید «باید» در جمله‌های ۱ و ۲ چه تفاوتی با «باید» در جمله‌های ۴ و ۵ دارد؟

- ۱- وقتی درجه حرارت آب به صد درجه برسد آب باید به جوش آید.
- ۲- وقتی فلزی حرارت ببیند باید منبسط گردد.
- ۳- وقتی کاری خیر با ایمان به خداوند انجام شود حتماً موجب پاداش است.
- ۴- برای نماز خواندن باید وضو گرفت.
- ۵- انسان برای زندگی کردن بر روی زمین باید از اکسیژن کافی برخوردار باشد.

ژرفنگری

به نظر شما قبل از اینکه آب به جوش آید یا فلزی منبسط شود چه چیزی این امور را لازم و واجب یا حتمی و ضروری می‌سازد؟

باری، با اندک تأملی آشکار می‌شود که اگر علت، ضرورت‌دهنده معلول نباشد، وجوددهنده آن نیز نخواهد بود؛ زیرا چنان‌که دانستیم، معلول با قطع نظر از علت، دارای «امکان ذاتی» است؛ یعنی نسبت به وجود و عدم مساوی است. اگر همین تساوی نسبت با وجود و عدم، برای ایجاد شیء کافی بود، دیگر به علت نیازی نبود و هر حادثه ممکن الوجودی بدون علت و موجبی خود به خود به وجود می‌آمد. چنین فرضی همان صُدْفَه و اتفاق است که مساوی با نفی قانون علیّت است و چنان‌که گفته شد، نفی قانون علیّت، با نفی هر علم و شناخت و فرو رفتن در ورطهٔ سوفسطایی‌گری مساوی است.

بعد از اینکه معلوم شد امکان ذاتی شیء به تنهایی برای موجود شدن آن کافی نیست، اگر فرض کنیم معلول مورد نظر ما از ناحیهٔ علت خویش نیز ضرورت وجود دریافت نمی‌کند و هنوز هم در مرحلهٔ امکان ذاتی است (یعنی با فرض تحقق علت، ضرورتاً موجود نمی‌شود و حال آن‌که همان حالی است که پیش از تحقق علت داشت) پس، فرض تحقق و عدم تحقق علت نسبت به معلول مساوی است؛ یعنی، می‌توان فرض کرد که علت تحقق دارد، ولی معلول به وجود نمی‌آید. این فرض، تخلف معلول از علت خویش و در واقع همان صُدْفَه و اتفاق است. به دیگر سخن، چه فرض کنیم که امکان ذاتی معلول برای ایجاد آن کفایت می‌کند و نیازی به علت نیست و چه فرض کنیم علت حاضر است، اما معلول از آن تخلف می‌کند و به وجود نمی‌آید، در هر دو صورت در دام صُدْفَه و اتفاق اسیر خواهیم شد.

بنابراین، فقط یک راه باقی است و آن اینکه علت هم ضرورت بخش معلول و هم وجوددهندهٔ آن باشد. علت تا به معلول وجوب و ضرورت ندهد، وجود نیز نخواهد داد؛ یعنی واقعاً علت نخواهد بود. پس، نتیجه می‌گیریم که قانون علیّت مستلزم اصل وجوب و ضرورت بخشی علت به معلول است و نظام جهان که یک نظام علیّ و معلولی است، قهراً نظامی ضروری و لایتخلف خواهد بود.

* تأمل

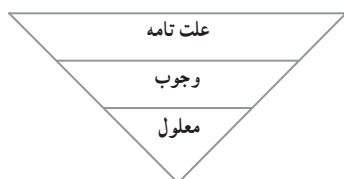
آیا می‌توانید عالمی را فرض کنید که علت‌ها وجود دارند و معلول‌ها وجود ندارند؟ آیا می‌توانید فردی را تصوّر کنید که نمی‌تواند جلوی به وجود آمدن تصورات گوناگون و بی‌ارتباط با یکدیگر را در ذهن خود بگیرد؟ آیا شما در چنین عالمی می‌توانید زندگی کنید؟

دو کفهٔ ترازو: حالت یک معلول را که ذاتاً ممکن الوجود است، می‌توان به ترازویی تشبیه کرد که دو کفه آن به حال تعادل در برابر یکدیگر ایستاده‌اند و هیچ کفه‌ای بر کفهٔ دیگر فزونی ندارد. شیء ممکن الوجود نسبت به وجود و عدم چنین حالتی دارد؛ یعنی ماهیت آن به گونه‌ای است که نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم. در اینجا عاملی بیرونی لازم است که یکی از کفه‌های ترازو

را بر دیگری فزونی بخشد و ترازو را از حالت استوا خارج کند. عقلاً محال است که بدون وجود هیچ عاملی یک کفه بر کفه دیگر سنگینی کند^۱. این عامل بیرونی در مورد شیء ممکن الوجود، همان علت است. هرگاه علت تامه شیء، وجود داشته باشد، کفه وجود شیء سنگینی خواهد کرد و شیء، موجود خواهد شد و هرگاه یکی از اجزا علت تامه آن مفقود باشد، کفه عدم شیء سنگینی خواهد کرد و شیء معدوم خواهد بود. به هر حال، یا شیء ضرورتاً موجود است (به واسطه علت تامه آن) یا ضرورتاً معدوم است (به واسطه نبود علت تامه آن) و حال میانه‌ای یافت نمی‌شود. این همان معنای ضروری و لایتخلف بودن نظام وجود است.

ژرفنگری

— به نظر شما اگر علت تامه، معلول را قبل از وجود، ضرورت نبخشد، باز هم علت تامه می‌تواند علت تامه باشد؟ آیا معلول قبل از اینکه ضرورت پیدا کند می‌تواند به وجود آید؟
— برای هرم زیر نامی مناسب انتخاب کنید.



وجوب مقدم بر وجود

این حقیقت که علت به معلول ضرورت می‌دهد، امری است که همگان آن را قبول دارند و اگر کسی احیاناً در بحث‌های علمی در آن تردید نماید، در زندگی روزمره از آن بی‌روی می‌کند. استاد علامه طباطبایی در کتاب نفیس «اصول فلسفه و روش رئالیسم» این مطلب را با ذکر مثالی توضیح داده‌اند: «اگر به دری بسته فشار آوردیم و باز نشد، برمی‌گردیم و از گوشه و کنار به جست‌وجو می‌پردازیم؛ یعنی می‌خواهیم بفهمیم چه کم و کاستی در علت باز شدن پیدا شده که در باز نمی‌شود؛ زیرا اگر چنین کم و کاستی نبود، فشار دست با بقیه شرایط حتماً در را باز می‌کرد.

همچنین یک نفر متخصص، ماشینی را که به کار انداخته، با مشاهده کوچک‌ترین خللی در حرکت

۱- این معنا را حکما با قاعده «ترجیح بلامرجح محال است» بیان می‌دارند. این قاعده که تعبیر دیگری از همان قانون علیت است، بدین معناست که اگر چیزی نسبت به دو امر در حالت تساوی کامل باشد، محال است که بدون یک عامل بیرونی - یعنی مرجح - یکی از آن دو امر متساوی را بر دیگری ترجیح دهد و آن را برگزیند.

آن فوراً با کنجکاوای در بیکره ماشین، می خواهد بفهمد که کدام شرط از شرایط علی حرکت آن مفقود است؛ زیرا اگر چنین مانعی در کار نبود، در حرکت ماشین وقفه ای پدید نمی آمد؛ یعنی، اگر علت تامه حرکت موجود بود، حرکت ضروری بود. پس ناچار علت تامه هر معلول به معلول خودش ضرورت می بخشد و معلول آن در پی این ضرورت به وجود می آید.»

به همین جهت، حکما می گویند: «الشئیء ما لم یجب لم یوجد»؛ یعنی هر چیزی تا وجودش به مرحله وجوب و ضرورت نرسد، موجود نمی شود. پس هر چیزی که موجود شده و می شود، به حکم ضرورت و وجوب و در یک نظام قطعی و تخلف ناپذیر موجود می گردد.

با دقت در قاعده ذکر شده در می یابیم که از نظر حکما و در یک تحلیل عقلی «وجوب و ضرورت» مقدم بر «وجود» است و نه تنها علت به معلول وجود می بخشد؛ بلکه مقدم بر ایجاد معلول، بدان «وجوب» عطا می کند. مطابق این تحلیل، نظام عالم هستی نظامی وجوبی و قطعی است.

تأمل

آیا انتظار داریم بعد از فراهم شدن تمام شرایط و عوامل برای به وجود آمدن یک چیز آن چیز به وجود نیاید؟ آیا چنین انتظاری معقول است؟ چرا؟

سنخیت علت و معلول

اصولاً به دلیل وابستگی های خاصی که میان موجودات جهان وجود دارد، هر علتی فقط معلول خاصی را ایجاد می کند و هر معلولی تنها از علت خاصی صادر می شود.^۱ ما در تجربیات عادی خود به این حقیقت اعتقاد راسخ داریم که مثلاً برای با سواد شدن باید درس خواند و برای حفظ سلامتی باید ورزش کرد و برای ارتباط با خدا باید نماز و نیایش به جای آورد؛ بنابراین، اگر بخواهیم با سواد شویم یا سلامتی خود را حفظ کنیم یا با خداوند ارتباط داشته باشیم، باید به علل خاص آنها متوسل شویم و اگر از غیر راه آنها وارد شویم، هرگز به نتیجه نخواهیم رسید. فلسفه ثابت می کند که در میان جریانات عالم چنین پیوستگی معینی وجود دارد؛ یعنی میان هر علت با معلول خودش سنخیت و مناسبت خاصی حکم فرماست که میان یک علت و معلول دیگر نیست.

در پرتو این اصل، نظام جهان انتظام می یابد و در اندیشه ما به صورت دستگاهی منظم و مرتب

۱- حکما این بحث را در فلسفه تحت قاعده «الواحد لا یضدُّ عنه إلا الواجد» (از علت واحد به غیر از معلول واحد صادر نمی شود)

بیان داشته اند و از آن به قاعده «الواحد» تعبیر کرده اند.

درمی آید که هر جزء آن جایگاه به خصوصی دارد و هیچ جزئی ممکن نیست در جای جزء دیگر قرار گیرد.

جهان چون خطّ و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

اگر یک ذره را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سراپای

درحقیقت، همان گونه که وجوب علیّی و معلولی از لوازم اصل علیّت و انکار آن همچون انکار اصل علیّت است، سنخیت علت و معلول نیز لازمه قبول اصل علیّت است و هرگاه بخواهیم به درستی، معنای اصل علیّت را دریابیم باید به اصل سنخیت علت و معلول پی ببریم. عدم قبول اصل سنخیت نیز در حقیقت به معنای نفی اصل علیّت است؛ به بیان دیگر، اصل علیّت نفس ارتباط و پیوستگی موجودات جهان را بیان می کند و پراکندگی و عدم ارتباط آنها را نفی می نماید. اصل سنخیت، نظام حاکم بر این ارتباط را بر ما آشکار می سازد. بدیهی است که رابطه بدون نظام و قاعده، قابل تصور نیست و چنین رابطه ای در حکم نفی رابطه است و درست به همین دلیل، اصل علیّت از اصل سنخیت نیز انفکاک ناپذیر است.

تسلسل علل، باطل است

مسئله دیگر در باب علت و معلول این است که سلسله علل، متناهی است و نامتناهی بودن آن محال است؛ یعنی، اگر وجود یک شیء صادر از علتی و قائم به علتی باشد و وجود آن علت نیز قائم به علت دیگر و وجود آن علت دوم نیز قائم به علت دیگر باشد، ممکن است عدد علت ها و معلول هایی که به این ترتیب، هریک صادر از دیگری است، بسیار باشد، ولی در نهایت امر، این سلسله علل به علتی منتهی می گردد که قائم بالذات است و وجود آن از علت دیگری صادر نمی شود.

فلاسفه بر بطلان تسلسل علل نامتناهی برهان های زیادی اقامه کرده اند و با تعبیری کوتاه می گویند: «تسلسل محال است». حکمای نظیر فارابی، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد و صدرالمতألهین هر یک برهانی بر بطلان تسلسل علل اقامه کرده اند. این براهین در مبحث خداشناسی فلسفی کاربرد زیادی دارند و گاهی خود برای اثبات وجود خدا به کار می روند.

یکی از برهان های معروف در محال بودن تسلسل، برهان فارابی^۱ است که می توان آن را یکی از دلایل فلسفی اثبات وجود خدا هم به حساب آورد.

۱- کلمه تسلسل از ماده «سلسله» به معنای زنجیر است. تسلسل یعنی زنجیرهای متشکل از علل غیرمتناهی. فلاسفه نظام و ترتیب

علل و معلولات را به حلقه های زنجیر تشبیه می کنند که به ترتیب پشت سر یکدیگر قرار گرفته اند.

۲- این برهان به برهان آسند و آخضر؛ یعنی محکم ترین و کوتاه ترین دلیل در نفی تسلسل، معروف است.

تکمیل و ارزیابی

در جدول زیر علت یا علت‌های هر مورد را مشخص کنید :

ردیف	معلول	فعالیت‌هایی که می‌توانند علت واقع شوند
۱	قهرمانی در جام جهانی فوتبال	
۲	قبول شدن در رشته فلسفه	
۳	انسان کامل شدن	
۴	جوش آوردن آب	
۵	گرفتن پنجری لاستیک دوچرخه	

مقایسه ارزیابی

آیا با فعالیت‌های ردیف ۵ می‌توان به معلول ردیف ۱ دست یافت؟ چرا؟

برهان فارابی

در این برهان از اصل «تقدم علت بر معلول» استفاده شده است. این اصل بیان می‌کند که علت بر معلول خود تقدم وجودی دارد و معلول در مرحله و مرتبه بعد از علت قرار گرفته است؛ یعنی، وجود معلول، مشروط به وجود علت است، در صورتی که وجود علت، مشروط به وجود معلول نیست. به بیان دیگر، درباره «معلول» این شرط صادق است که «تا علت وجود پیدا نکند، او وجود پیدا نمی‌کند»، اما درباره «علت» این شرط صدق نمی‌کند که «تا معلول وجود پیدا نکند او وجود پیدا نمی‌کند». حرف «تا» همان نشانه شرط است.

حال به این مثال توجه کنید : فرض می‌کنیم یک گروه نظامی قصد حمله به دشمن دارد، اما هیچ‌یک از نفرات، حاضر نیست در این امر پیش قدم شود، یا حتی با دیگران هم قدم باشد. به سراغ نفر اول که می‌رویم می‌گویید «تا» نفر دوم آغاز نکند، من هم آغاز نخواهم کرد. نفر دوم نیز همین سخن را درباره نفر سوم می‌گوید و نفر سوم نیز نسبت به نفر چهارم و ... بدین ترتیب، یک نفر هم پیدا نمی‌شود که بدون شرط اقدام به شروع حمله کند. آیا در چنین وضعی ممکن است حمله‌ای آغاز شود؟ البته نه؛ زیرا حرکت هر فرد مشروط به حرکت فرد دیگر است؛ حرکت غیر مشروط یافت نمی‌شود و این زنجیره که همه اعضای آن عمل خود را به دیگری مشروط کرده‌اند،

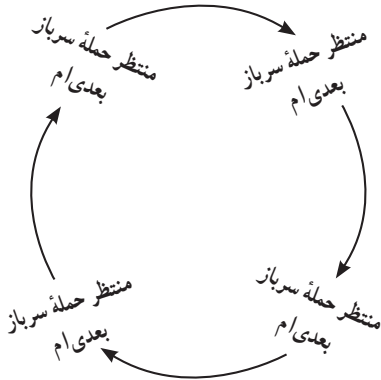
هرگز اقدامی صورت نمی‌دهد.

اکنون اگر سلسله‌ای نامتناهی از علت‌ها و معلول‌ها را در نظر آوریم، چون همه افراد این سلسله، خود معلول علت بالاتر از خود هستند، در نتیجه وجود هر کدام مشروط به وجود دیگری است که وجود آن هم به نوبه خود، مشروط به دیگری است. تمام آنها به زبان حال می‌گویند «تا» آن فرد دیگر، وجود پیدا نکند، ما نیز وجود پیدا نخواهیم کرد و چون این سخن بدون استثنا زبان حال همه افراد زنجیره است، پس همه آنها مجموعاً مشروط‌هایی هستند که شرط وجودشان، یعنی «علتی که خود معلول دیگری نباشد» وجود ندارد؛ پس این زنجیره هرگز وجود پیدا نخواهد کرد.

اگر زنجیره موجود شود، به ناچار باید موجودی که خود معلول دیگری نباشد (یعنی علتی که خود معلول علت بالاتری نیست) در رأس این زنجیره قرار گیرد. بدین ترتیب، برای موجود شدن زنجیره، موجودی لازم است که وجود آن مشروط به وجود دیگری نباشد و سلسله با وجود او آغاز گردد. پدید آمدن زنجیره تنها و تنها در گرو وجود یک سر سلسله یعنی یک وجود نامشروط است که علت‌العلل یا علت نخستین نامیده می‌شود. او سرچشمه همه علت‌ها و معلول‌های دیگر است و وجودش ضامن تحقق زنجیره است؛ بنابراین، یک زنجیره موجود از علل و معلول‌ها قطعاً باید به یک علت‌العلل ختم شود که در این صورت نامتناهی نخواهد بود.^۱

تعقل و تطبیق

آیا تسلسل دور باطلی است که هیچ‌گاه از آن نمی‌توانیم رهایی پیدا کنیم؟ چاره چیست؟ چگونه برهان فارابی می‌تواند ما را نجات دهد؟



۱- حکما نه تنها بر بطلان تسلسل اقامه برهان کرده‌اند؛ بلکه وقوع «دور» را نیز محال می‌دانند. به حسب تعریف، «دور» عبارت است از اینکه معلولی، علت خود شود؛ مثلاً هرگاه «الف» علت «ب» باشد و «ب» نیز علت «الف» باشد، میان الف و ب «دور» واقع شده است؛ زیرا ب که معلول الف فرض شده، در عین حال علت الف نیز هست؛ پس ب علت علت خودش (یعنی الف) است و همچنین الف نیز که علت ب و در عین حال معلول ب است، پس علت علت خود (یعنی ب) است. در «دور» اگر میان علت و معلول واسطه‌ای نباشد، مُضَرَّح خوانده می‌شود و اگر واسطه‌ای در میان آنها فرض شود، مُضَمَّر نام دارد. دور در هر حال مستلزم تناقض و ممتنع الوقوع است؛ زیرا در تحلیل عقلی به تقدم شیء بر نفس خویش می‌انجامد؛ یعنی، یک موجود هم علت خودش باشد و هم معلول خود و این غیرممکن است.

برهان وجوب و امکان (برهان سینوی)

این سینا با توجه به اینکه وجوب معلول یا شیء ممکن الوجود بر وجود آن تقدم دارد و همچنین براساس مقدمهٔ بطلان تسلسل، به اثبات یک علت فاعلی واجب الوجود برای کل موجودات جهان پرداخته است که از مهم‌ترین برهان‌های اثبات وجود خدا محسوب می‌شود. در این برهان، این سینا از مفاهیم وجوب و امکان استفاده می‌کند. برهان وجوب و امکان به نام خود این سینا به برهان سینوی معروف است. مضمون این برهان چنین است:

وقتی در موجودات جهان نظر می‌کنیم، می‌توانیم بگوییم که هر موجودی بنابه فرض عقلی، از یکی از دو قسم ممکن و واجب خارج نیست؛ یعنی، هر موجودی بنا به تقسیم عقلی یا ممکن الوجود است یا واجب الوجود. اگر واجب الوجود باشد که مدّعی ما (یعنی نیاز جهان به یک علت یا فاعل واجب الوجود) ثابت می‌شود و اگر ممکن الوجود باشد، لامحاله باید به واجب الوجودی منتهی شود تا بتواند موجود شود؛ زیرا می‌دانیم که ممکن الوجود از ناحیهٔ خود ایجاب نمی‌کند که موجود یا معدوم باشد. پس بر اساس دو قاعده‌ای که قبلاً بیان داشتیم:

۱- شیء تا به مرحلهٔ وجوب نرسد، موجود نمی‌شود.

۲- ملاک نیازمندی معلول به علت، امکان ذاتی آن است.

بنابراین، بود و نبود یک ذات ممکن، وابسته به علتی خارج از اوست. با بودن او این ذات ممکن به مرحلهٔ وجوب می‌رسد و موجود می‌شود و بدون آن، معدوم می‌گردد. حال اگر این علت را بررسی و همین دو فرض را دربارهٔ او جاری کنیم در می‌یابیم که یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود؛ در صورت اول مدّعی ما ثابت است و در حالت دوم محتاج به علت دیگری است که آن علت دوم هم یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود. اگر ممکن الوجود باشد، حاجت به علت سوم می‌افتد و... اما سرانجام باید به یک علت یا فاعل واجب الوجود منتهی شود و گرنه سلسلهٔ ممکنات هرگز به درجهٔ وجوب و در نتیجه به مرتبهٔ وجود نمی‌رسد. پس، وجوب زنجیرهٔ ممکنات باید از ناحیهٔ موجودی باشد که وجوب او ذاتی است و از ناحیهٔ موجود دیگری نیست.

این برهان را بوعلی سینا در نمط چهارم کتاب «اشارات» ذکر کرده و آن را بهترین برهان در اثبات وجود خدا دانسته است؛ زیرا در این برهان تنها یک محاسبهٔ عقلی ما را به نتیجه می‌رساند. مقدمه‌ای که در این برهان مفروض گرفته شده این است که اجمالاً موجوداتی در جهان هستند و جهان هیچ در هیچ نیست و البته این مقدمه نیز بدیهی است. پس چنین نیست که وجود موجود خاصی از قبیل انسان، حیوان، خورشید، کوه و... مسلم فرض شده و سپس مبنای اثبات ذات واجب قرار گرفته باشد؛ بلکه

چند اصل و قاعده کلی عقلی است که به طور خلاصه می‌توان آنها را اینگونه بیان کرد.

۱- موجود و بلکه موجوداتی در جهان هست و جهان هیچ در هیچ نیست.

۲- موجود یا واجب‌الوجود است یا ممکن‌الوجود.

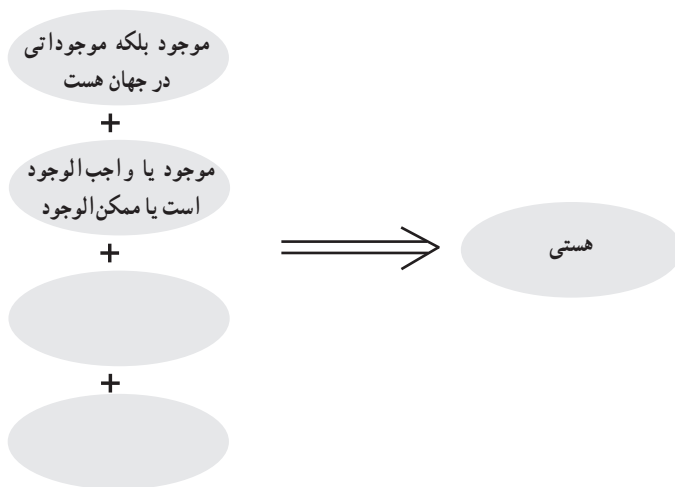
۳- ممکن تا زمانی که وجوب پیدا نکند، وجود پیدا نمی‌کند.

۴- تسلسل علل نامتناهی محال است.

بنابراصول ذکرشده، زنجیره ممکنات اگر به یک واجب‌الوجود منتهی نشود، تحقق و وجود پیدا نمی‌کند؛ زیرا این زنجیره به خودی خود وجوب و ضرورت ندارد و تا چیزی ضرورت پیدا نکند، وجود پیدا نخواهد کرد.

تکمیل و ارزیابی

با تکمیل دو دایره دیگر توضیح دهید چه تفاوتی بین برهان ابن سینا با برهان فارابی وجود دارد؟



نظام متقن

حکمای مشاء براساس مبانی فلسفی یاد شده، همچون وجوب و امکان، علت و معلول، وجوب علی و معلولی، سنخیت علت و معلول و نفی تسلسل و اثبات واجب‌الوجود تصویری منظم و تفسیری صحیح و اقناع‌کننده از جهان هستی ارائه می‌کنند.

با قبول «اصل علیت» و پذیرش این حقیقت که در جهان هر حادثه‌ای علتی دارد و صدفه و اتفاق محال است، به ارتباط و پیوستگی اجزای جهان پی می‌بریم. «اصل وجوب علی و معلولی» جهان را تابع

یک نظام ضروری و حتمی نشان می‌دهد که در آن روابط موجودات از قطعیت و حتمیتی برخوردار است که تخلف از آن هرگز ممکن نیست.

«اصل سنخیت» میان علت و معلول، انتظام خاصی برقرار می‌سازد و نظام و قانون‌مندی جهان هستی را در نظر ما نمودار می‌کند. با تکیه بر این اصل، درمی‌یابیم که ارتباط موجودات ارتباطی آشفته و مغشوش نیست؛ بلکه میان علت‌ها و معلول‌ها «نظام» و «قانونی» برقرار است که از آن به «سنن» و «نوامیس» هستی تعبیر می‌شود. این سنن و نوامیس هرگز به تغییر و تبدیل دچار نمی‌گردند.^۱

اصول ذکرشده به جهان هستی جلوه تازه‌ای می‌بخشند و دقت و استحکام آن را بیش از پیش به ما می‌نمایانند. از سه «اصل علیت»، «اصل ضرورت علی و معلولی» و «اصل سنخیت» به ترتیب می‌توان نتایج زیر را استخراج کرد:

- ۱- ارتباط و پیوستگی موجودات جهان
- ۲- تخلف ناپذیری و حتمیت نظام هستی
- ۳- نظام معین هستی.

استخراج نتایج

— از اصول زیر چه نتایجی می‌توان گرفت؟ در مقابلشان بنویسید.

نمونه‌یابی

اگر هر کدام از اصول زیر را حذف کنید شاهد چه حوادث و اتفاقاتی در جهان هستی خواهیم بود.

اصل علیت
----------	-------

اصل وجوب علی و معلولی
-----------------------	-------

اصل سنخیت
-----------	-------

۱- اشاره به آیه شریفه: *فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا* (فاطر - ۴۳)، پس هرگز در سنت خدا تبدیلی

نمی‌یابی و هرگز در سنت خدا تغییری نمی‌یابی.

اهمیت بحث علیّت و جایگاه آن در پژوهش‌های علمی

هدف از تحقیق و پژوهش در همه علوم، رسیدن به شناختی یقینی نسبت به قوانین و نوامیس جهان است. به شناختی که همراه با یقین نباشد، شناخت گفته نمی‌شود. آدمی به حسب فطرت خویش در پی شناخت و کشف حقایق است و تاریخ تحول علم بشر این معنا را به خوبی اثبات می‌کند. تلاش بشر برای نفوذ به درون طبیعت و کشف پیچیدگی‌های عالم خلقت روزافزون است. تدوین روش‌های بهتر و دقیق‌تر پژوهش، ساختن ابزارهای پیشرفته برای آزمون و تجربه کامل‌تر، استفاده گسترده از ریاضیات و آمار برای هرچه دقیق‌تر کردن نتایج تحقیق و ... همگی بیانگر انگیزه و تلاش بشر برای دستیابی به شناخت یقینی است. بدون شک این شناخت در صورتی به دست می‌آید که بر اصول و مبانی یقینی مبتنی باشد و این اصول و مبانی را باید در مباحث فلسفی مربوط به شناخت جست‌وجو کرد.

* تحقیق

کدام حوزه از معرفت می‌تواند به پرسش‌های زیر پاسخ دهد؟ آیا پرسش‌های زیر برای عالمان علوم تجربی و ریاضی اهمیت دارد؟ آیا کمکی به پیشرفت علم خواهد کرد؟ آیا شما می‌توانید به این پرسش‌ها پاسخ دهید؟

الف) شناخت چیست؟

ب) علم چیست؟

ج) آیا مبانی علم تجربی خود تجربی است؟ اگر تجربی نیست بنیادهای علم تجربی و ریاضی و منطقی را در چه حوزه‌ای از معرفت باید جست‌وجو کرد؟

فلسفه با تبیین اصل علیّت و فروع آن، یعنی اصل ضرورت علیّی و معلولی و اصل سنخیت علت و معلول، از یک طرف رشته اتصالی را میان همه پدیده‌های جهان به اثبات رسانده است و از طرف دیگر، مقدمات لازم را برای شناخت یقینی قوانین و روابط حاکم بر پدیده‌های جهان فراهم آورده و پایه‌های آزمایش و تجربه را - به مثابه روش تحقیق علوم تجربی - تحکیم کرده است.

جزئی و کلی: می‌دانیم که آزمایش و تجربه تنها به امور جزئی و معین تعلق می‌گیرد. هر آزمایشی در زمان و مکانی معین و بر روی پدیده‌ای مشخص انجام می‌شود و نتیجه آن تنها در همان مورد خاص صدق می‌کند؛ برای مثال، می‌توانیم فلزی را در آزمایشگاه حرارت دهیم و مشاهده کنیم که منبسط می‌شود، یا مغناطیسی را به مقداری براده آهن نزدیک کنیم و ببینیم که آنها را جذب می‌کند یا مشاهده کنیم که دو جسم با بار الکتریکی هم‌نام یکدیگر را می‌رانند.

نتیجه هر آزمایش به خودی خود، تنها به زمان و مکان و شرایط آن آزمایش محدود می‌شود و از آن فراتر نمی‌رود؛ یعنی اگر ما از طریق آزمون و تجربه صدها بار مشاهده کنیم که آب در اثر حرارت می‌جوشد یا این حال نتیجه هر آزمایش به همان آزمایش اختصاص دارد و حداکثر نتایج آزمایش‌های گذشته را تأیید می‌کند و نه بیشتر، یعنی، نتیجه آزمایش در هر مورد یک نتیجه جزئی و مخصوص است و نمی‌تواند به صورت کلی بیان شود.

در اثبات رابطه بین دو پدیده مثل حرارت و انبساط، مغناطیس و جذب براده‌های آهن و ... اگر تعداد آزمون و تجربه هم افزایش یابد و موارد صدق آن بیشتر شود، باز به همان موارد، محدود خواهد بود و به خودی خود نمی‌تواند شکل یک قانون علمی را پیدا کند؛ زیرا قوانین علمی همواره بیان‌کننده یک رابطه کلی و ضروری بین دو پدیده‌اند و نه تنها موارد تجربه شده، بلکه موارد تجربه نشده را نیز در بر می‌گیرند. قوانین علمی عموماً با «هر»، «هیچ»، «همیشه» و ... نشان داده می‌شوند و این کلمه‌ها علامت کلی بودن این گونه قوانین است.

برای مثال، ما در علم فیزیک با این قوانین آشنا می‌شویم:

هر فلزی در اثر حرارت منبسط می‌شود.

هیچ موتور حرارتی را با یک چشمه گرما نمی‌توان ساخت.

همیشه بار الکتریکی متحرک در فضای اطراف خود میدان مغناطیسی تولید می‌کند.

آیا می‌توان این قوانین را صرفاً محصول آزمایش و تجربه دانست؟ آیا همه فلزات یا موتورهای حرارتی یا بارهای الکتریکی در گذشته و حال و آینده به تجربه درآمده‌اند؟ آیا می‌توان اطمینان داشت که این قوانین، فردا نیز به قوت خود باقی هستند؟ اگر بخواهیم بر شمار محدود تجربه خود تکیه کنیم، نمی‌توانیم برای این قوانین کلیتی قائل شویم؛ زیرا تجربه از موارد معین خود فراتر نمی‌رود.

کشف رابطه

— چه رابطه‌ای بین ضرورت و کلیت با اصل علیت وجود دارد؟

استخراج پیام

— داستان زیر را بخوانید و نتیجه‌گیری خود را با دوستان و معلم خود در میان بگذارید و سپس

به سؤالاتی که در ذیل داستان آمده پاسخ دهید.

مرغی را فرض کنید که هر روز رأس ساعت ۸ صبح او را تغذیه می‌کردند؛ این مرغ بیش از ۱۰۰

بار شاهد این امر بود، در روزهای بارانی، در روزهای طوفانی، در روزهای صاف و ... این مرغ به این نتیجه رسید که من هر روز ساعت ۸ تغذیه می‌شوم، اما در روز اول فروردین به جای آنکه تغذیه شود گلوی او را برای ناهار روز عید بریدند.

الف) به نظر شما این مرغ بسان چه عالمی است؟ اگر عالمی به رابطه فلسفه و اصول آن توجه کند آیا به سرنوشت مرغ دچار می‌شود؟

ب) آیا همه آزمایش‌های جزئی و محدود به زمان و مکان خاص علوم تجربی می‌توانند به تجربه‌های خود کلیت و ضرورت دهند؟ آیا این امر مستلزم خارج شدن از علوم تجربی نیست؟

اصول عقلانی: نتیجه می‌گیریم که تجربه و آزمایش هیچ‌گاه به تنهایی به یک قانون کلی منتهی نمی‌شود و هیچ‌گاه به خودی خود از موارد تجربه شده به موارد تجربه نشده سرایت نمی‌کند. پس در قوانین علمی، کلیت و ضرورت به مشاهدات تجربی (هر قدر هم که زیاد باشند) تعلق ندارد و از مرزهای توانایی تجربه بیرون است. کلیت و ضرورت را تنها می‌توان در اصول عقلانی جست و جو کرد و نه در آزمون‌های تجربی. عقل به کمک بدیهیات اولیه عقلی می‌تواند در شناخت به اصولی دست یابد که جنبه کلی و ضروری دارند و سپس براساس همین اصول کلی و ضروری، به تدوین قوانین علمی بپردازد. اصل علیت و فروع آن اصولی کلی و جهان شمول‌اند که نه از طریق تجربه، بلکه با تأملات عقلانی به دست می‌آیند. اینها قوانین فلسفی هستند که کلیت و ضرورت خود را از نیروی عقل دریافت کرده‌اند و می‌توانند مبنای شناخت تجربی قرار گیرند. فلسفه در این اصول تحقیق می‌کند و پس از کسب اطمینان از صحت آنها، در پژوهش‌های علوم تجربی آنها را به خدمت می‌گیرد. امام خمینی، این حکیم اسلامی در نامه تاریخی خود به میخائیل گورباچف^۱ می‌نویسد: «قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس. ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس.»

* تعقل

به نظر شما عالمان، پایه‌های بنای علم تجربی را باید در زمین عقل قرار دهند یا در زمین تجربه؟ کدام خدشه‌ناپذیر و مستحکم است؟

۱- آخرین رهبر و دبیر کل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق.

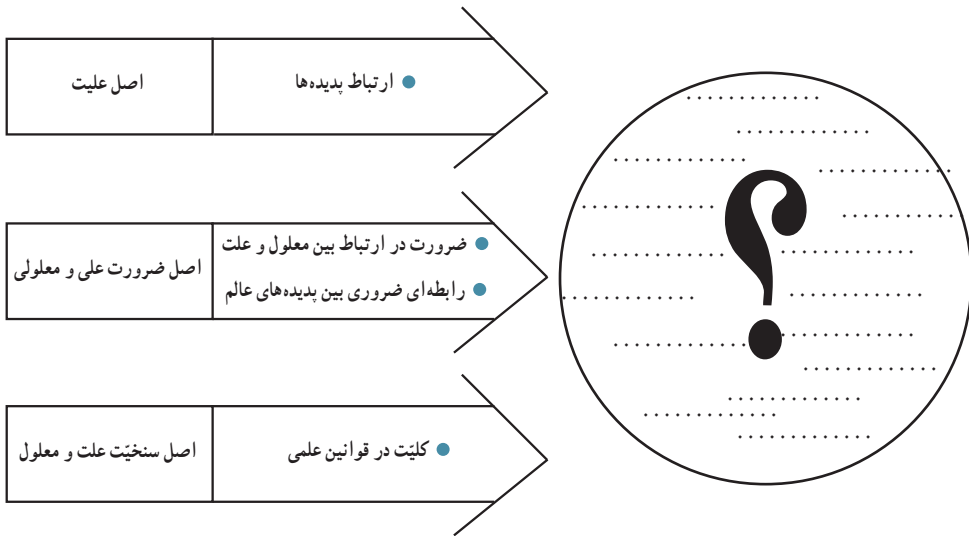
اصل علیّت، ارتباط پدیده‌ها را به ما ثابت می‌کند؛ اصل ضرورتِ علی و معلولی ضرورت را در ارتباط بین علت و معلول نشان می‌دهد و اصل سنخیت علت و معلول می‌تواند کلیت را در قوانین علمی آشکار سازد. عقل انسان براساس این اصل حکم می‌کند که روابط بین پدیده‌ها روابطی معین است و جهان به دنبال جریانی متحدالشکل است. پدیده‌های طبیعت پیوسته آثار و خواص یکسانی از خود نشان می‌دهند و هرج و مرج به جهان طبیعت راهی ندارد. اگر امروز و در تجربه حاضر، رابطه بین حرارت و انبساط فلز را مشاهده می‌کنیم، اگر رابطه نیرو و حرکت را می‌بینیم، اگر می‌توانیم به خاصیت سرطان زایی سیگار در تجربه علمی پی ببریم، برحسب اصل سنخیت می‌توانیم مطمئن باشیم که جریان طبیعت در آینده نیز بر همین منوال است و انحرافی در آن رخ نمی‌دهد.

تجربه علمی هر اندازه که گسترده و دقیق باشد، مادام که با اصول ضروری و کلی حاکم بر هستی — که اصولی عقلی است نه تجربی — توأم نشود، نمی‌تواند از موارد محدود تجربه شده فراتر رود و درباره آنچه به تجربه درنیامده است تعمیم باید و به شکل یک قانون علمی درآید. این اصول عقلانی و یقینی جواز تعمیم آزمون و تجربه را برای دانشمندان فراهم می‌کند. اگر این گونه نبود، شناخت علمی همواره امری بی اعتبار تلقی می‌شد و به نظر می‌رسید بنای با شکوه علم و دانش بر امواجی لرزان قرار گرفته است. با تکیه بر این اصول فلسفی، دانشمندان در تحقیق و پژوهش آسوده خاطر می‌شوند و می‌توانند با اطمینان به کار خویش ادامه دهند.

ماکس پلانک، فیزیک‌دان بزرگ معاصر، می‌گوید: «اصل علیّت تا به امروز پایه و شالوده هر پژوهش علمی بوده است... من در این مقام، به سهم خود با اطمینان می‌گویم که به اصل علیّت به عنوان اصلی استثناناپذیر معتقدم... و تا به این لحظه کمترین دلیلی نمی‌بینم که ما را به تردید در این اصل استثناناپذیر وادار کند».

بنابراین، فلسفه اسلامی، جهان را به صورت مجموعه‌ای به هم پیوسته و مرتبط الاجزاء نشان می‌دهد و در عین حال، شناخت یقینی و مصونیت از تردیدهای شکاکان و سوفسطاییان را میسر می‌کند و این را می‌توان از خدمات بزرگ فلسفه به جهان علم و معرفت بشری به‌شمار آورد.

آیا علم تجربی می‌تواند اصول زیر را نادیده بگیرد؟ آن‌گاه آیا باز می‌تواند نتیجه تجربه‌های جزئی خود را به سایر موارد به‌طور کلی و ضروری تعمیم دهد؟ به نظر شما پیکان‌های زیر چه چیز را نشانه گرفته‌اند؟



مراتب موجودات در نظام هستی : علاوه بر اینها، فلسفه با نفی تسلسل در علل، نشان می‌دهد که زنجیره علل نمی‌تواند تا بی‌نهایت امتداد داشته باشد؛ بلکه این سلسله باید به مبدایی واجب‌الوجود منتهی شود که تمامی این علت‌ها و معلول‌ها از جانب او هستی و وجود می‌یابند. حکما در سلسله موجودات مراتبی را اثبات می‌کنند و نشان می‌دهند که موجودات جهان به موجودات مادی و محسوس منحصر نیستند؛ بلکه در نظام هستی موجوداتی مجرد از ماده‌اند که گرچه ما با حواس خود قادر به درک آنها نیستیم و اوصاف آنها را به درستی نمی‌توانیم بشناسیم، اما جهان، با وساطت آنها تدبیر می‌شود. علل و عوامل طبیعی در حوادث جهان مؤثرند و تأثیر آنها به واسطه همین قوای مجرد از ماده تحقق می‌یابد. این قوای مجرد که مافوق عالم طبیعت قرار دارند و فیض خداوندی از طریق آنها به عالم طبیعت می‌رسد، همان فرشتگان و ملائک‌اند که در حکمت مشاء با الهام از احادیث اسلامی، عقول^۱

۱- حدیث نبوی (ص) است که: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ - نخستین چیزی که خدا خلق فرمود عقل بود (بحارالانوار). توضیح اینکه حکمای مشاء عقول مجرد را که واسطه فیض حق به جهان طبیعت هستند، ده عدد می‌دانستند و عقل دهم را که همه تغییرها و تحولات و فعل و انفعالات در طبیعت به وساطت آن انجام می‌شود، عقل فعال می‌نامیدند. ابن سینا عقل فعال را واهب الصور (بخشنده صورت‌ها) می‌خواند.

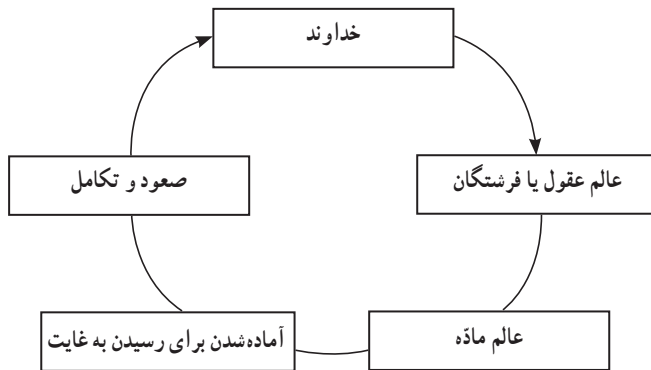
نامیده شده‌اند. آنها هر دم در کار تدبیر جهان خلقت‌اند :

غیر این عقل تو حق را عقل هاست که بدان تدبیر اسباب سماست

به این ترتیب، جهان‌شناسی مشایی که بر وساطت موجودات مجرد در جهان مبتنی است، زمین و آسمان و همه کائنات را در قلمرو فیض ربوبی تفسیر می‌کند. بر این اساس در نظام جهان، مجردات هم فیض هستی را از واجب‌الوجود به عالم طبیعت منتقل می‌کنند و هم واسطهٔ تکامل موجودات و رسیدن آنها به اهداف و غایات وجودی‌شان هستند.

حکما با قبول اصل «علت غایی»^۱ در طبیعت و قبول اینکه طبیعت در سیر و حرکت خود غایاتی را جست و جو می‌کند و همهٔ غایات هم به یک غایت اصلی، یعنی «غایت الغایات» منتهی می‌گردند، چهرهٔ دل‌پذیری از هستی ترسیم می‌کنند. اثبات «علت‌العلل» و «غایت الغایات» در جهان هستی نشان می‌دهد که مجموعهٔ جهان از یک مبدأ سرچشمه می‌گیرد و در سیر تکاملی خود با وساطت مجردات به سوی یک مقصد رهسپار است. فلاسفه اثبات می‌کنند که «علت‌العلل» در نظام هستی همان «غایت الغایات» است؛ یعنی، مبدأ و مقصد نظام هستی یکی است: ذات واجب‌الوجود. لذا جهان، ماهیت «از اویی» و «به سوی اویی» دارد و این سخن ترجمان این آیهٔ قرآن کریم است که می‌فرماید: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^۲.

این سرشت معنوی حکمت اسلامی که انسان به کمک آن می‌تواند جهان‌بینی الهی و اسلامی را به طور عمیق دریابد، در حکمت‌های بعدی تداوم یافت و وارد مراحل کامل‌تری شد. برای این قوس نامی مناسب پیدا کنید و آن را با تفسیر آیات ۸ و ۹ سورهٔ نجم مورد مقایسه قرار دهید. چگونه خداوند هم علت‌العلل است و هم غایب‌الغایات؟



۱- رجوع شود به کتاب فلسفه، سال سوم دبیرستان - درس علل چهارگانه.

۲- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵۷.

- ۱- کهن ترین مسئله فلسفه چیست و با چه تعبیری بیان می شود؟
- ۲- قاعده « الشئ ما لم یجب لم یوجد » را شرح دهید.
- ۳- تخلّف معلول از علت خویش در واقع همان است.
- ۴- اصل سنخیت علت و معلول را با ذکر مثال توضیح دهید و بگویید این اصل ذیل کدام قاعده بیان می شود.

- ۵- نظر متکلمین و فلاسفه در منشأ نیازمندی اشیا را با یکدیگر مقایسه نمایید.
- ۶- برهان فارابی در ابطال تسلسل علل نامتناهی را با ذکر مثال توضیح دهید.
- ۷- برهان وجوب و امکان (برهان سینوی) را در اثبات وجود خدا شرح دهید.
- ۸- میان علت ها و معلول ها نظام و قانونی برقرار است که از آن به و هستی تعبیر می شود.
- ۹- اهمیت علت و جایگاه آن را در پژوهش های علمی بنویسید.
- ۱۰- علت تامه و علت ناقصه را با ذکر مثال تعریف کنید.
- ۱۱- اصولی که جواز تعمیم آزمون و تجربه را برای دانشمندان فراهم می کند چیست؟ آنها را شرح دهید.

- ۱۲- از دیدگاه حکمای مشاء مراتب موجودات در جهان هستی را ترسیم کنید.
- ۱۳- اصطلاحات زیر را به طور خلاصه شرح دهید.

الف) واجب الوجود
ب) ممکن الوجود
ج) واهب الصور
د) عقول

- ۱۴- هر کدام از موارد زیر برای وجود پیدا کردن به چه عواملی وابسته هستند؟
گل محمدی قصری با سنگ های سفید عالم هستی فرشتگان
قبول شدن شما در دانشگاه ابلیس
- از عواملی که بر می شمارید هر کدام را در جدول زیر در جای مناسب قرار دهید :

نام	عوامل به وجود آورنده	علت ناقصه	علت تامه
گل محمدی	آب، هوا، نور، خاک، باغبان و	آب، هوا، نور، خاک، باغبان و	تمام عوامل با هم
قصری با سنگ های سفید			
عالم هستی			
فرشتگان			
ابلیس			
قبول شدن شما در دانشگاه			

۱۵- تفسیری مناسب برای شکل زیر ارائه دهید.

